بسم الله الرحمن الرحیم

اهمیت اقامه نماز در اجتماع

منبع: طهارت روح (عبادت و نماز در آثار شهيد مطهري)

نویسنده: حسين واعظي نژاد

تهیه کننده: مرکز تخصصی نماز

کلید واژه: نماز,جایگاه نماز,اهمیت نماز,آثار نماز,جامعه و نماز,نماز و حکومت

## اقامه ي نماز چيست؟

بپاداشتن نماز آنست که حق نماز ادا شود، يعني نماز به صورت يک پيکر بي روح انجام نگردد؛ بلکه نمازي باشد که واقعا بنده را متوجه خالق و آفريننده خويش سازد. و اين است معني ذکرالله که در آيه شريفه 14 سوره «طه» بدان اشاره شده: «اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْري».

ياد خدا بودن مساوي است با فراموش کردن غيرخدا، اگر انسان ولو مدت کوتاهي با خدا در راز و نياز باشد و از او استمداد جويد؛ و او را ثنا گويد؛ او را به الله بودن، رب بودن، رحمان بودن، رحيم بودن، احد بودن، صمد بودن، «لم يلد و لم يولد و لم يکن له کفوا احد» بودن، توصيف کند، عاليترين تأثيرها در نفس او گذاشته مي شود، و روح انسان آنچنان ساخته مي شود که مذهب اسلام مي خواهد.[1] .

[1] آشنايي با قرآن، ص 68.

## استقامت در نماز

«أَرَاَيْتَ الذي يَنْهي، عَبْداً اِذا صَلّي، أَرَاَيْتَ اِنْ کانَ عَلَي الْهُدي، اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوي، أَرَاَيْتَ اِنْ کَذّبَ وَ تَوَلّي، اَلَمْ يَعْلَم بِانِّ اللَه يَري»[1] .

مفسرين گفته اند اين قسمتها مصداقي است از طغيانهاي انسان مستغني، که البته شأن نزول دارد. که ببين اين يک سنار داشتن و پولدار شدن، انسان را طاغي مي کند و در چه حد طاغي مي کند؟ حالا يک وقت هست که انسان خودش از طريق عبوديت حق سرپيچي مي کند. بالاتر، او مخالف است با عبوديت ديگران، مي خواهد نگذارد، که ديگران هم خداپرست باشند. حالا خودش که خداپرست نيست، مانع خداپرستي ديگران هم مي شود، ارأيت الذي ينهي. يعني به من بگو درباره ي اين آدمي که نهي مي‏کند بنده‏اي را که خداي خودش را مي پرستد، حالا خودش که خداپرست نيست، با خداپرستي هم مبارزه مي‏کند.

ارأيت ان کان علي الهدي او امر بالتقوي. يعني به من بگو درباره ي اين کسي که جلو عبادت يک بنده ي ديگر را مي گيرد، که آن بنده هم بنده ي عادي نباشد. يک بنده‏اي باشد که بر هدايت پروردگار است و امر کننده به تقوي است. خودش برعکس آن بنده است. اين نهي مي کند از راه خداپرستي، در حاليکه آن بنده امر مي کند به خداپرستي.

شأن نزول اين آيه اين است که: پيغمبر اکرم (ص) مي آمدند در مسجدالحرام نماز مي خواندند. امثال ابوجهل که خودشان سرپيچي مي کردند و طغيان مي کردند و حق پرستي نمي خواستند بکنند. مي گفتند ما نبايد بگذاريم پيغمبر اين کارها را در مسجدالحرام بکند، مي آمدند مانع بشوند از نماز خواندن پيغمبر، حتي يک بار به ايشان حمله کردند. ابوجهل گفت: به من خبر بدهيد، مي گويند اين شخص يعني پيغمبر مي آيد در مسجدالحرام، اين کارهاي خودش را انجام مي دهد، يعني نماز مي خواند. (البته اين جهت را توجه داشته باشيد که رسول اکرم از همان اول بعثت، بلکه قبل از بعثت هم نماز مي خواندند، چون نماز به معناي عام و کلي از دستورهايي است که در همه ي شرايع حقه بوده است. در قرآن هم نقل مي کند از زبان حضرت مسيح: که خدا مرا امر کرده به نماز و امر کرده به زکات منتهي شکل نمازها در شرايع يکسان و يک شکل نبوده‏ است، ما مي بينيم حتي پيغمبر اکرم (ص) قبل از بعثت هم نماز مي خوانده اند. حالا آن نماز ايشان به چه شکل و به چه صورت بوده؟ قدر مسلم ذکر خدا در آن بوده، سجود هم به طور مسلم بوده ‏است، نماز در اول بعثت هم بوده ولي نماز به ترتيب اين هفده رکعت در شبانه روز، براي نماز صبح دو رکعت، براي ظهر چهار رکعت، براي عصر چهار رکعت، براي مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، بعد نوافل به اين ترتيب، بعدا شرعي شده است. يعني بعد از اين که پيغمبر اکرم (ص) مبعوث به رسالت شده و دستورهاي خاصي براي ايشان مي آمد به اين ترتيب شد. بنابراين ايشان در همان وقت هم با استناد به سوره ي «اقرأ» - که قسمتهاي اول آن مسلما آيات اولي است که نازل شده. و در قسمتهاي آخري آن اختلاف است که آيا همراه اينها نازل شده يا با فاصله نازل شده - نماز مي خواندند. يعني يک نوع نمازي از قبل از بعثت مي خواندند و در اول بعثت هم بوده‏ است، لهذا نوشته‏اند در اوايل بعثت که جماعت مي خواندند همين نماز را به جاي مي آوردند. البته شکل و ترتيب آن را نمي دانيم و در جايي نخوانده ايم که ترتيب شکل قضيه را ذکر کرده باشند).

اين ها مي خواستند مانع همان عبادت پيغمبر بشوند.[2] .

[1] سوره علق، آيه ي 10 - 15.

[2] تفسير هفت سوره، ص 61.

## تظاهر به نماز

«کَلّا لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِب».[1] مضمون آيه خطاب به پيغمبر اکرم مي فرمايد: اين ها مي خواهند جلو تظاهر تو را به عبادت بگيرند؟

اکنون براي پيغمبر اين مسأله مطرح است که آيا «تقيه» بکند. ديگر عبادتش را در مسجدالحرام انجام ندهد؟ و برود خانه و مخفي بشود؟ چون اين ها مي آيند مزاحم مي شوند. يعني آيا اين تهديد ها را ترتيب اثر بدهد؟ يا ترتيب اثر ندهد؟ در مسجد برود باز عبادت بکند و نترسد از اين تهديدها؛ خداوند مي فرمايد:

باز خداي خودت را سجود کن و بوسيله ي اين سجودها تقرب به ذات مقدس پروردگارت پيدا نما. علي الظاهر پيامبر به خاطر دستوري که در اينجا داشت، به مسجدالحرام مي رفت و عبادت مي کرد. خيلي هم براي ايشان مزاحمت ايجاد مي کردند. يکي از مزاحمتهايي که شنيده ايد همين است که يک روز ايشان در مسجدالحرام در حال سجود بودند که مشرکان به بيرون مسجدالحرام رفتند و از احشاء و امعاء شتري که کشته بودند، آوردند و براي اهانت به حضرت، روي ايشان ريختند. يا وقتي که براي عبادت بيرون مي آمد، خيلي ها، از اين جهت که پيغمبر تظاهر به عبادت خدا مي کند و به آن عبادتي که به آن ايمان دارد و اعتقاد دارد و عبادت بتها را نفي مي کند، انواع مزاحمتها را ايجاد مي کردند. توي کوچه که مي رفت، خاکستر روي سرش مي ريختند. يا سحرها که ايشان مي آمدند مسجدالحرام براي عبادت، بعضي وقتها در جلو پاي ايشان از آن خارهائي که در صحراي عربستان پيدا مي شود - که از کارد تيزتر است - مي ريختند که نتوانند از منزل بيايند بيرون. و اگر ايشان بيرون بيايند، بدنشان مجروح شود. قرآن مي فرمايد که اعتنا نکن. تو باز هم برو، پروردگارت را سجود کن. و به اين وسيله به پروردگار خودت تقرب بجوي ما هم به موقع خودش کار خودمان را نجام خواهيم داد.[2] .

[1] سوره علق، آيه ي 19.

[2] تفسير هفت سوره، ص 61.

## تحمل شدائد

«فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ اِلي رَبِّکَ فَارْغَبْ»[1] .

اکنون که فارغ شدي و بار از دوشت برداشته شد حالا چکار کن؟ حالا برو راحت بخواب؟ اگر راحت بخوابي که باز اول بدبختي است، چون همه ي بدبختيها از عادت کردن به استراحت و راحتي و رفاه سرچشمه مي گيرد. هيچ چيز براي انسان دشمن تر از رفاه نيست.

فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ. از اين ها که فارغ شدي باز هم خودت را به تعب و نصب بينداز. براي خودت شدايد بيافرين. يعني خودت را به راحتي عادت نده. مرد خدا، فرضا در مسائل اجتماعيش شدايد نداشته باشد، شدايد عبادت را که از او نگرفته‏اند، آيا پيغمبر وقتي شدايد اجتماعي نداشت مي رفت تا صبح تخت مي خوابيد؟ خير، آرام نداشت، فاذا فرغت، از اين ها هم که فارغ شدي فانصب، فانصب از نصب است که معني تعب ميدهد. باز هم خودت را در تعب بينداز منتهي نه تعب الکي، بلکه به عبادت بپرداز. لااقل راحت طلبي پيشه نکن که دشمن انسان راحت طلبي است. فاذا فرغت فانصب و الي ربک فارغب.[2] .

[1] سوره انشراح، آيه ي 8.

[2] تفسير سه سوره، 63.

## نماز و معاد

کسي از حضرت علي عليه السلام سؤال کرد:

چرا ما دو بار سجده مي کنيم؟ خوب، همينطور که يک بار رکوع مي کنيم يکبار هم سجده بکنيم.

البته مي دانيد که سجده يک خضوع بالاتر و خشوع بيشتري از رکوع است.

چون سجده اين است که انسان آن عزيزترين عضوش را (عزيزترين عضو انسان سر است، آنجا که مغز انسان قرار گرفته است و در سر هم عزيزترين نقطه پيشاني است) به علامت عبوديت روي پست ترين چيز يعني خاک مي گذارد، جبين بر خاک مي سايد، اين طور در مقابل پروردگار اظهار کوچکي مي کند. گفت چرا ما در هر رکعت دو بار سجده مي کنيم، چه خصوصيتي در خاک است؟

اميرالمؤمنين اين آيه را خواند:

«مِنْها خَلَقْناکُمْ و فيها نُعيدُکُمْ و مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةٍ اُخْري».[1] .

اول که سر بر سجده ميگذاري و برميداري يعني منها خلقناکم همه ي ما از خاک آفريده شده ايم، تمام اين پيکر ما ريشه اش خاک است، هر چه هستيم از خاک بوجود آمده ايم، دو مرتبه سرت را بخاک بگذار، يادت بيايد که ميميري و باز به خاک برميگردي، دوباره سرت را از خاک بردار و يادت بيفتد که يکبار ديگر از همين خاک محشور و مبعوث خواهي شد.[2] .

[1] سوره طه، آيه 57.

[2] گفتارهاي معنوي، ص 93 - 92.

## نماز و زکات

آيه ي کريمه ي: «اِنَّما وَلِيُّکُمُ اللّهُ و رَسُولُهُ وَ الّذينَ امَنُوا الّذينَ يُقيمُونَ الصّلاةَ و يُؤْتُونَ الزّکاةَ و هُم راکِعون».[1] .

ولي تان خداست و فرستاده‏اش و آنان که ايمان آورده اند که نماز را به پا مي دارند و زکات را در حال رکوع ادا مي کنند».

به اتفاق فريقين در مورد علي عليه السلام نازل گشته. طبري روايات متعددي را در اين باره نقل مي کند[2] و زمخشري که از اکابر علماي اهل تسنن است به طور

جزم مي گويد:

«اين يک آيه در شأن علي نازل شده و سر اين که لفظ جمع آمده با اين که مورد نزول آن يک مرد بيش نبوده اين است که مردم را به اينچنين فعلي ترغيب کند و بيان دارد که مؤمنان بايد اينچنين سيرت و سجيه اي را کسب کنند و اينچنين بر خير و احسان و دستگيري از فقيران ساعي و حريص باشند و حتي با نمازي نيز تأخير نيندازند (يعني با اين که در نمازند و موضوع زکات پيدا مي شود تأخير نکرده و در حال نماز انجام وظيفه مي کنند)».[3] .

فخر رازي نيز که همچون زمخشري از اکابر اهل سنت و جماعت است مي گويد:

«اين آيه در شأن علي نازل گشته علما نيز اتفاق کرده اند که اداي زکات در حال رکوع واقع نشده جز از علي[4] .[5] .

و اما مسأله ي اين که چرا در حال رکوع اينچنين شد؟ اين ايراد را افرادي از قدما مثل فخر رازي گرفته اند که علي عليه السلام هميشه در حال نماز آن چنان از خود بيخود بود که توجه به اطراف پيدا نمي کرد. چگونه شما مي گوئيد که در حال نماز اين طور شد؟ جواب اين است که اولا اين که علي عليه السلام در نماز از خود بيخود مي شد، يک حقيقتي است اما اينجور نيست که همه ي حالات اولياي الهي، هميشه مثل همديگر بوده است. خود پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم هر دو حال برايش نقل شده؛ گاهي در حال نماز يک حالت جذبه اي پيدا مي کرد که اصلا طاقت نمي آورد که اذان تمام شود، مي گفت: «ارحنا يا بلال»! زود [باش] که شروع کنيم به نماز. گاهي هم در حال نماز بود، سر به سجده مي گذاشت، امام حسن يا امام حسين يا نوه ي ديگرش مي آمد روي شانه اش سوار مي شد و حضرت با آرامش صبر مي کرد که اين بچه نيفتد، سجده اش را طول مي داد تا اين که او بلند شود.[6] .

مطلب ديگري که عرفاني است اين است که آنها که روي مذاقهاي عرفاني سخن مي گويند معتقدند که اگر انجذاب خيلي کامل شد، در آن، حالت برگشت است يعني شخص در عين اينکه مشغول به خدا هست، مشغول به ماوراء هم هست. آنها اين طور مي گويند و من هم اين حرف را قبول دارم ولي در اين جلسه شايد خيلي قابل قبول نيست که ما بخواهيم عرض بکنيم. مثل مسأله ي خلع بدن است. افرادي که

[ صفحه 178]

تازه به اين مرحله مي رسند، يک لحظه‏اي، دو لحظه اي، يک ساعتي خلع بدن مي کنند. بعضي افراد در همه ي احوال در حال خلع بدنند. (البته من معتقد هستم و ديده ام) مثلا الان با ما و شما نشسته اند و در حال خلع بدن هستند. به نظر آنها آن حالتي که در وقت نماز تير را از بدنش بيرون بکشند و متوجه نشود، ناقص تر از آن حالتي است که در حال نماز توجه به حال فقير دارد، نه اين که در اينجا از خدا غافل است و به فقير توجه کرده، بلکه آن چنان توجه به خدايش کامل است که در آن حال تمام عالم را مي بيند. پس بنابراين با اين قرائن نمي شود اين ها را رد کرد.[7] .

[1] سوره مائده، آيه ي 55.

[2] تفسير طبري، ج 6، ص 288، 289.

[3] الکشّاف (چاپ مصر، سال 1373)، ج 1، ص 505.

[4] التّفسير الکبير (طبع مصر، سال 1357)، ج 12، ص 30.

[5] مجموعه آثار، ج 3، ( ولاءها و ولايتها)، ص 268.

[6] امامت و رهبري، ص 180.

[7] امامت و رهبري، ص 181.

## نماز و امر به معروف

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُم اَوْلياءُ بَعضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْروفِ و يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ.[1] .

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضي ولي بعضي ديگرند، به معروف امر مي کنند و از منکر بازمي دارند».

مؤمنان نزديک به يکديگرند و به موجب اين که با يکديگر نزديک اند، حامي و دوست و ناصر يکديگرند و به سرنوشت هم علاقمندند و در حقيقت به سرنوشت خود که يک واحد را تشکيل مي دهند علاقه مي ورزند و لذا امر به معروف مي کنند و يکديگر را از منکر و زشتيها بازمي دارند.

اين دو عمل (امر به معروف و نهي از منکر) ناشي از وداد ايماني است و لذا اين دو جمله - «يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر»- بلافاصله به دنبال بيان ولاء ايماني مسلمانان واقع شده است.

علاقه به سرنوشت اشخاص از علاقه به خود آنها سرچشمه مي گيرد. پدري که به فرزندان خويش علاقه دارد قهرا نسبت به سرنوشت و رفتار آنان نيز احساس علاقه مي کند؛ اما ممکن است نسبت به فرزندان ديگران در خود احساسي نکند، چون نسبت به خود آنها علاقه اي ندارد تا به سرنوشتشان نيز علاقه مند باشد و کار

نيکشان در او احساس اثباتي به وجود آورد و کار بدشان احساسي نفيي.

امر به معروف در اثر همان احساس اثباتي است و نهي از منکر در اثر احساس نفيي، و تا دوستي و محبت نباشد اين احساسها در نهاد انساني جوشش نمي کند.

اگر انسان نسبت به افرادي بي علاقه باشد، در مقابل اعمال و رفتار آنها بي تفاوت است، اما آنجا که علاقه مند است، محبتها و مودتها او را آرام نمي گذارند و لذا در آيه ي شريفه با کيفيت خاصي، امر به معروف و نهي از منکر را به مسأله ولاء ارتباط داده است و سپس به عنوان ثمرات امر به معروف و نهي از منکر، دو مطلب را ذکر کرده است:

«يقيمون الصلوة و يؤتون الزّکاة».

«نماز را به پا مي دارند و زکات را مي دهند».

نماز نمونه اي است از رابطه ي خلق و خالق، زکات نمونه اي است از حسن روابط مسلمانان با يکديگر که در اثر تعاطف و تراحم اسلامي از يکديگر حمايت مي کنند و به هم تعاون و کمک مي کنند. و سپس بر آن متفرع کرده است:

«اُولئِک سَيَرْحَمَهُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ عزيزٌ حکيمٌ».[2] .

«آن وقت است که انواع رحمتهاي الهي و سعادتها بر اين جامعه فرود مي آيد. خداوند عزيز و حکيم است».[3] .

[1] سوره توبه، آيه ي 71.

[2] سوره توبه، آيه ي 71.

[3] مجموعه آثار، ج 3، (ولاها و ولايتها)، ص 264.

## نماز و شهادت

در روز عاشورا شنيده ايد و مي دانيد که شهادتها اغلب بعدازظهر صورت گرفت يعني تا ظهر عاشورا غالب صحابه اباعبدالله و تمام بني هاشم و خود اباعبدالله که بعد از همه شهيد شدند، زنده بودند. فقط در حدود سي نفر از اصحاب اباعبدالله در يک جريان تيراندازي که به وسيله دشمن انجام شد، قبل از ظهر بخاک افتادند و شهيد شدند و الا باقي ديگر تا ظهر عاشورا در قيد حيات بودند.

مردي از اصحاب اباعبدالله يک وقت متوجه شد که الان اول ظهر است، آمد عرض کرد يا اباعبدالله! وقت نماز است، و ما دلمان مي خواهد براي آخرين بار نماز جماعتي با شما بخوانيم. اباعبدالله نگاهي کرد، تصديق کرد که وقت نماز است، مي گويند اين جمله را فرمود:

«ذکرت الصلوة يا ذکرت الصلوة» اگر (ذکرت الصلوة) باشد، يعني نماز بيادت افتاد. اگر (ذکرت) باشد يعني نماز را بياد ما آوردي.

«ذکرت الصلوة جعلک اللّه من المصلّين» نماز را ياد کردي، خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد. مردي که سر بر کف دست گذاشته است يک چنين مجاهدي را امام دعا مي کند که خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد، ببينيد نمازگزار واقعي چه مقامي دارد، فرمود: بله نماز مي خوانيم، همانجا در ميدان جنگ نماز خواندند، نمازي که در اصطلاح فقه اسلامي «نماز خوف» ناميده مي شود. نماز خوف مثل نماز مسافر دو رکعت است، نه چهار رکعت، يعني انسان اگر در وطن هم باشد باز بايد دو رکعت بخواند، براي اين که مجال نيست، در آنجا بايد مخفف خواند، چون اگر همه به نماز بايستند وضع دفاعيشان بهم مي خورد، موظف هستند در حال نماز، نيمي از سربازان در مقابل دشمن بايستند و نيمي به امام جماعت اقتدا بکنند، امام جماعت يک رکعت را که خواند صبر مي کند تا آنها يک رکعت ديگر خودشان بخوانند، بعد آنها مي روند، پست را از رفقاي خودشان مي گيرند در حاليکه امام همين طور منتظر نشسته يا ايستاده است، بعد سربازان ديگر مي آيند و نماز خودشان را با رکعت دوم امام مي خوانند.

اباعبدالله چنين نماز خوفي خواند ولي وضع اباعبدالله يک وضع خاصي بود بطوري که چندان از دشمن دور نبودند، لهذا آن عده اي که مي خواستند دفاع کنند نزديک اباعبدالله ايستاده بودند و دشمن بي حياي بي شرم حتي در اين لحظه هم آنها را راحت نگذاشت، در حاليکه اباعبدالله مشغول نماز بود، دشمن شروع به تيراندازي کرد، دو نوع تيراندازي؛ هم تير زبان! يکي فرياد کرد: حسين نماز بخوان، نماز تو فايده اي ندارد، تو بر پيشواي زمان خودت يزيد، ياغي هستي، لذا نماز تو قبول نيست! و هم تيرهايي که از کمانهاي معمولي خودشان پرتاب مي کردند. بطوريکه يکي دو نفر از صحابه ي حضرت اباعبدالله که خودشان را براي ايشان سپر قرار داده بودند، روي خاک افتادند، يکي از آنها «سعيد بن عبدالله حنفي» به حالي افتاد که وقتي نماز اباعبدالله تمام شد، ديگر نزديک جان دادنش بود، آقا خودشان را ببالين او رساندند وقتي به بالين او رسيدند، او جمله عجيبي گفت، عرض کرد: «يا اباعبدالله! اوفيت» آيا من حق وفا را بجا آوردم؟ مثل اين که هنوز هم فکر مي کند که حق حسين آن قدر بزرگ و بالاست که اين مقدار فداکاري هم شايد کافي نباشد. اين بود نماز اباعبدالله در صحراي کربلا. اباعبدالله در اين نماز تکبير گفت، ذکر گفت، «سبحان الله» گفت، «بحول الله و قوته اقوم و اقعد» گفت، رکوع و سجود کرد. دو سه ساعت بعد از اين براي حسين عليه السلام نماز ديگري پيش آمد، رکوع ديگري پيش آمد، سجود ديگري پيش آمد، بشکل ديگري ذکر گفت. اما رکوع اباعبدالله آن وقتي بود که تيري به سينه مقدسش وارد شد و اباعبدالله مجبور شد تير را از پشت سر بيرون بياورد...

آيا مي دانيد سجود اباعبدالله به چه شکلي بود؟ سجود بر پيشاني نشد چون اباعبدالله قهرا از روي اسب به روي زمين افتاد، طرف راست صورتش را روي خاک هاي گرم کربلا گذاشت، ذکر اباعبدالله اين بود:

«بسم الله و بالله و علي ملة رسول الله».[1] .

[1] گفتارهاي معنوي، ص 99، 96.

## نماز و ياد شهيدان

صديقه کبري فاطمه زهرا سلام الله عليها وقتي که پدر بزرگوارشان دستور تسبيحات معروف را به ايشان دادند ( سي و چهار بار الله اکبر، سي و سه بار الحمدلله و سي و سه بار سبحان الله که ما هم معمولا بعد از نماز به عنوان تعقيب، يا در وقت خواب مي خوانيم)، رفت سر قبر عموي بزرگوارش جناب حمزة بن عبدالمطلب، و از تربت شهيد براي خود تسبيح درست کرد، اين ها معني دارد!، يعني چه؟ خاک شهيد محترم است، قبر شهيد محترم است، من براي عبادت خدا که مي خواهم اذکار خود را بشمارم نيازمند به سبحه ام (تسبيح) چه فرق مي کند که دانه هاي تسبيح از سنگ باشد يا چوب يا خاک، و از هر خاکي آدم بردارد، برداشته است، ولي من اين را از خاک تربت شهيد برمي دارم. و اين نوعي احترام به شهيد و شهادت است، نوعي به رسميت شناختن قداست شهادت است. تا آنکه بعد از شهادت وجود مقدس امام حسين عليه السلام خودبخود لقب سيدالشهدا از جناب حمزه گرفته شد و داده شد به نوه ي برادر بزرگوارش حسين بن علي عليه السلام و بعد از آن ديگر اگر کسي بخواهد از خاک شهيد تبرک بجويد از خاک حسين بن علي عليه السلام تهيه مي کند ما که مي خواهيم نماز بخوانيم، و از طرفي سجده بر فرش و بر مطلق مأکول و ملبوس را جايز نمي دانيم با خود خاکي يا سنگي برميداريم، ولي به ما پيشوايان ما گفته اند حالا که بايد بر خاک سجده کرد بهتر که آن خاک از خاک تربت شهيدان باشد، اگر بتوانيد از خاک کربلا براي خود تهيه کنيد که بوي شهيد ميدهد. تو که خدا را عبادت ميکني سر بر روي هر خاکي بگذاري نمازت درست است ولي اگر سر بر روي آن خاکي بگذاري که تماس کوچکي، قرابت کوچکي، همسايگي کوچکي با شهيد دارد و بوي شهيد مي دهد اجر و ثواب تو صد برابر مي شود.

امام فرمود: سجده کنيد بر تربت جدم حسين بن علي عليه السلام، که آنوقت نمازي که بر آن تربت مقدس سجده کرده ايد حجابهاي هفتگانه را پاره ميکند يعني ارزش شهيد را درک بکن، خاک تربت او بنماز تو ارزش مي دهد.[1] .

[1] ولاها و ولايتها، 128 - 126.

## نوافل، جلوه لطافت روح

منظور عباداتي است که واجب نيست ولي انجام داده مي شود. فرايض از يک نظر از نوافل مهمتر است به اين دليل که فرائض واجبند و معلوم است که درجه اي بوده اند که بشر بايد انجام بدهد ملاکات آن آن قدر مهم بوده که به حد وجوب رسيده است. نوافل از نظر ملاکات در اين حد نيست اما يک چيزي در نوافل است که در فرائض نيست و آن اين است که فرائض به حکم اين که واجبند و انسان اگر انجام ندهد معاقب مي شود بنابراين انجام مي دهد ولي نوافل را اگر هم انجام ندهد هيچ معاقب نيست ولي انجام مي دهد به همين دليل نوافل يک ارزش بالاتري دارند. مثلا فرض کنيد در عبادات بدني (مثلا نماز ظهر، عصر...) چون واجبند و تکليفند انسان آنها را انجام مي دهد ولي نوافل را با وجود اين که واجب نيست انجام مي دهد و اين يک نوع لطافت روحي و علاقه خاص انسان را به عبادت نشان مي دهد. در عبادات مالي (مثل زکات، خمس...) نيز از اين نظر که واجبند انسان انجام مي دهد البته خود اين که واجب شده اند نشانگر اهميت آنهاست ولي انسان وقتي انفاق مي کند و انفاق کردن واجب نيست اينجاست که يک ارزش بيشتري پيدا مي کند.

انسان که از خداي متعال انتظار تفضل دارد نبايد به واجبات قناعت کند تو وقتي هيچ فضل نداري پس چگونه انتظار تفضل از خداي داري - من لايرحم لايرحم.[1] .

[1] تفسير سوره ي معارج، 11.

## نمازهاي مستحبي

قرآن مي فرمايد: «الا المصلّين - الذينهم علي صلواتهم دائمون» آنهايي که در نماز خود مداوم هستند. مقصود چيست؟ در اينجا روايات، خوب معني مي کنند. از حضرت امام صادق عليه السلام و حضرت امام باقر عليه السلام روايت کرده اند در اينجا منظور نوافل است. چون در مورد فرائض نمي گويد که اين ها مثلا، نماز صبحشان ترک نمي شود، وقتي که مي گويد «الا المصلّين»، يعني کسي که لااقل فريضه اش را انجام مي دهد، کافي نيست و بايد نوافل را نيز انجام دهد.

اثر نوافل در تربيت انسان بيش از فرائض است. چون فرائض، حالت وجوب و اجباري دارد، ولي نافله که مستحب است و اجباري نيست و از روي ميل و رغبت پذيرفته است، اثر بيشتري دارد. آنوقت در باب نوافل هم گفته اند، که نوافل را يکبار خواندن و يکبار نخواندن هم کار صحيحي نيست. مثلا آدم يکدفعه نافله صبح را بخواند يکدفعه نخواند، يکدفعه نافله مغرب را بخواند يکدفعه نخواند، يکدفعه نافله عشاء و نافله شب را بخواند و يکبار نخواند، به اين صورت اثر نمي بخشد بلکه مداومت در مستحبات اثر دارد. پس انسان هلوع آفريده شده است. همه انسانها، شامل مؤمنين و نمازگزاران نيز مي شود. اما انسانهاي ديگر، اين حالت که براي ابتدائي کمال است، ولي بعد بايد تبديل به حالت کاملتر بشود، در آنها چنين نيست. تا آخر عمر به همين صورت مي باشد. ولي اين گروه بدليل اينکه نمازگزاران هستند ديگر اينجور نيستند «الا المصلّين - الذين هم علي صلواتهم دائمون»، اين يک عامل تربيت است.[1] .

[1] تفسير سوره معارج، ص 31، 30.

## سيماي عبادت پيشگان

در نهج البلاغه مطالب مربوط به اهل سلوک و عبادت فراوان آمده است، به عبارت ديگر: ترسيمهايي از چهره ي عبادت و عبادت پيشگان شده است، گاهي سيماي عباد و سلاک از نظر شب زنده داريها، خوف و خشيتها، شوق و لذتها، سوز و گدازها، آه و ناله ها، تلاوت قرآنها ترسيم و نقاشي شده است، گاهي واردات قلبي و عنايات غيبي که در پرتو عبادت و مراقبه و جهاد نفس نصيب شان مي گردد بيان شده است، گاهي تأثير عبادت از نظر «گناه زدائي» و محو آثار تيره ي گناهان مورد بحث قرار گرفته است، گاهي به اثر عبادت از نظر درمان پاره اي بيماريهاي اخلاقي و عقده هاي رواني اشاره شده است و گاهي ذکري از لذتها و بهجت هاي خالص و بي شائبه و بي رقيب عباد و زهاد و سالکان راه به ميان آمده است.

## دنياي عبادت

از ديدگاه نهج البلاغه، دنياي عبادت دنياي ديگري است، دنياي عبادت آکنده از لذت است. لذتي که با لذت دنياي سه بعدي مادي قابل مقايسه نيست. دنياي عبادت پر از جوشش و جنبش و سير و سفر است اما سير و سفري که «به مصر و عراق و شام» و يا هر شهر ديگر زميني منتهي نمي شود، به شهري منتهي مي شود «که او را نام نيست» دنياي عبادت شب و روز ندارد، زيرا همه روشنائي است، تيرگي و اندوه و کدورت ندارد، يکسره صفا و خلوص است، از نظر نهج البلاغه چه خوشبخت و سعادتمند است کسي که به اين دنيا پا گذارد و نسيم جانبخش اين دنيا او را نوازش دهد، آن کس که به اين دنيا گام نهد ديگر اهميت نمي دهد که در دنياي ماده و جسم بر ديبا سرنهد يا بر خشت:

«طُوبي لِنفسٍ اَدَّتْ الي ربّها فرضَها وَ عَرَکَت بِجَنبِها بُؤسَها وَ هَجَرَت في الليل غُمْضَها حتي اذا غَلَب الْکَري عليها افْتَرَشَتْ اَرضَها وَ تَوَسَّدَتْ کَفَّها في مَعْشَر اَسهَرَ عُيُونَهُم خوفَ معادِهم وَ تَجافَتْ عن مَضاجِعِهِمْ جُنوبُهُم، وَ هَمْهمَتْ بِذِکرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم وَ تَقَشَّعَت بِطولِ اسْتِغفارِهِم ذُنوبُهُم، اولئِک حِزبُ اللّهِ اَلا اِنَّ حِزبَ اللّهِ همُ الْمُفلِحونَ».[1] .

«چه خوشبخت و سعادتمند است آنکه فرائض پروردگار خويش را انجام مي دهد، الله، يار و حمد و قل هو الله، کار او است، رنجها و ناراحتيها را، مانند سنگ آسيا دانه را، در زير پهلوي خود خورد مي کند، شب هنگام از خواب دوري مي گزيند و شب زنده داري مي نمايد، آنگاه که‏ سپاه خواب حمله مي آورد زمين را فرش و دست خود را بالش قرار مي دهد، در گروهي است که نگراني روز بازگشت، خواب از چشمانشان ربوده، پهلوهاشان از خوابگاههاشان جا خالي مي کنند، لبهاشان به ذکر پروردگارشان آهسته حرکت مي کنند، ابر مظلم گناههايشان بر اثر استغفارهاي مداومشان پس مي رود. آنانند حزب خدا، همانا آنانند رستگاران!...»[2] .

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقيقت شب ظلماني نيست

[1] نهج البلاغه، نامه 45.

[2] سيري در نهج البلاغه، ص 88.

## شب زنده داري

قرآن خود به مؤمنين دستور مي دهد تا مقداري از شب را به تلاوت قرآن مشغول باشند و در نمازهاي خود در همان حالي که به خدا متوجه اند، قرآن بخوانند. در خطاب به پيامبر مي گويد:

«يَا اَيُّها الْمُزَّملُ قُمِ اللَيلَ اِلاّ قليلاً نِصْفَه اَو...».[1] .

شب ها را بپاخيز براي عبادت و اندکي را بخواب. بپا خيز و به راز و نياز با خداي خويش بپرداز. و در حاليکه به عبادت ايستاده اي قرآن را ترتيل کن. ترتيل يعني قرائت قرآن نه آن قدر تند که کلمات مفهوم نشود و نه آن قدر جدا از هم که رابطه ها از بين برود. مي گويد: قرآن را با تأني و در حاليکه به محتواي آيات توجه داري بخوان. و باز در آيات بعدي همان سوره مي گويد آنگاه که براي کارهاي روزانه نظير تجارت و جهاد در راه خدا بخواب بيشتري احتياج داريد، در هر حال خلوت عبادت را فراموش نکنيد.

در ميان مسلمانان يگانه چيزي که مايه نشاط و کسب قدرت روحي و پيدا کردن خلوص و صفاي باطن بوده، همان موسيقي قرآن بود. نداي آسماني قرآن در اندک مدتي از مردم وحشي شبه جزيره ي عربستان، مؤمناني ثابت قدم بوجود آورد که توانستند با بزرگترين قدرتهاي زمانه درافتند و آنها را از پا درآورند. مسلمانان قرآن را نه فقط به عنوان يک کتاب درس و تعليم که همچون يک غذاي روح و مايه ي کسب نيرو و ازدياد ايمان مي نگريستند. شبها با خلوص قرآن مي خواندند.[2] .

اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه در خطبه اي که بنام متقين معروفست (خطبه ي 193) صفات متقين را برمي شمرد و بعد از آنکه توضيح مي دهد که در رفتار چنين اند و در گفتار چنان و... از جمله حالات آنها را در شب شرح مي دهد و بقول سعدي شب مردان خدا را توصيف مي کند و مي فرمايد:

«اَمَّا الليلَ فَصافُّونَ اَقدامَهُم».

«هنگام شب پاهايشان براي عبادت جفت مي شود».

«تالينَ لِاَجزاءِ القُرآنِ».

«آنگاه قسمتهاي مختلف قرآن را تلاوت مي کنند».

«يُرَتِّلونَها تَرْتيلاً».

«قرآن خواندني از سر تأمل و انديشه نه مانند قرآن خواندنهاي بعضي از ما، تند و بدون فهم و معاني».

«يُحَزِّنونَ بِه انفُسَهُمْ».

«کلمات و آيات را با آهنگ و حزن مخصوص معنوي که از قلبشان پيدا مي شود مي خوانند.[3] .

«و يَسْتثيرونَ بِهِ دواءَ دائِهِم فاِذا مرُّوا بآيةٍ فيها تشويقٌ رَکَنوا اليها طمعاً و تَطَلَّعتْ نفوسهُم اليها شَوْقاً و ظَنُّوا انّها نُصْبَ اَعْيُنهم، و اِذا مَرُّوا بآية فيها تَخْويفٌ اَصْغَوْا اليها مَسَامِعَ قلوبهِم و ظنّوا اَنَّ زفيرِ جهنمَ و شهيقَها في اُصولِ آذانهِم، فَهُم حانون علي اَوْساطِهِم، مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِم و اَکُفِّهِم و رُکَبِهِم و اَطْرافِ اقْدامِهِم يَطْلُبونَ الي اللّه تعالي في فَکاکِ رِقابِهِم، و اَمَّا النَّهارَ فحُلَماءُ عُلماءُ اَبرارٌ اَتقياءُ».[4] .

«دواي دردهاي خويش را بدين وسيله ظاهر مي سازند، هر چه از زبان قرآن مي شنوند مثل اين است که با چشم مي بينند، هر گاه به آيه اي از آيات رحمت مي رسند بدان طمع مي بندند و قلبشان از شوق لبريز مي گردد، چنين مي نمايد که نصب العين آنهاست، و چون به آيه اي از آيات قهر و غضب مي رسند بدان گوش فرامي دهند و مانند اين است که آهنگ بالا و پائين رفتن شعله هاي جهنم به گوششان مي رسد، کمرها را به عبادت خم کرده پيشانيها و کف دستها و زانوها و سر انگشت پاها به خاک مي سايند و از خداوند آزادي خويش را مي طلبند، همين ها که چنين شب زنده داري مي کنند و تا اين حد روحشان به دنياي ديگر پيوسته است، روزها مرداني هستند اجتماعي، بردبار، دانا، نيک و پارسا.»

قرآن مي فرمايد:

«اِنّ ناشِئَةَ اللّيلِ هِيَ اَشَدّ وطأً وَ اَقومُ قيلاً، اِنّ لَکَ في النّهارَ سَبْحاً طَويلاً».[5] .

شب را براي عبادت بگذار و روز را براي شناوري در زندگي و اجتماع. علي عليه السلام گويي شب يک شخصيت، و روز يک شخصيتي ديگر است.

حافظ چون مفسر است و پيچ و تابهاي قرآن را خوب درک مي کند، با زبان رمزي خود، همين موضوع را که شب وقت عبادت و روز موقع حرکت و رفتن به دنبال زندگي است، در اشعارش آورده است:

روز در کسب هنر کوش که مي خوردن روز

دل چون آينه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت مي صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق پرده شام اندازد[6] ،[7] .

[1] سوره ي مزمل، آيه ي 1 - 2.

[2] امام زين العابدين (ع) در دعايي که براي ختم قرآن تعليم داده اند اين نکته را متذکر شده اند: و اجعل القرآن لنا في ظلم الليالي مونسا. خدايا قرآن را در تاريکيهاي شب مونس ما قرار بده. بما آن فهم و عشق را عطا کن تا با اين کتاب در دل شب انس و الفت داشته باشيم.

[3] آشنايي با قرآن، ص 41.

[4] نهج البلاغه، خطبه ي 193 (متقون).

[5] سوره ي مزمل، آيه ي 6 - 7.

[6] استاد در حواشي خود بر «ديوان حافظ» در کنار اين شعر چنين نوشته اند: «مقصود اين است که روز، وقت خلوت و حالات خاص نيست: انّ لک في النّهار سبحاً طويلاً؛ شب است که وقت خلوت انس و فيض است: انّ ناشئة اللّيل هي اشدّ وطأً و اقوم قيلاً. و من اللّيل فتهجّد به نافلة لک عسي ان يبعثک ربّک مقاماً محموداً. بنابراين، اين دو بيت در رديف ابياتي است که از ذکر و ورد و مناجات و خلوت سحر، ياد کرده است».

[7] انسان کامل، ص 56.

## واردات قلبي

«قَدْ اَحيي عَقلَهُ وَ اَماتَ نَفْسَهُ، حتي دَقَّ جليلُهُ وَ لطفَ غَليظُه وَ بَرَقَ لَهُ لامِعٌ کَثيرُ البَرقِ، فَاَبانَ لهُ الطريقَ وَ سَلَکَ بِه السبيلَ وَ تَدافِعَتْهُ الاَبوابُ الي باب السَّلامةِ، وَ ثَبَتَتْ رِجْلاهُ بِطُمأْنينَةِ بَدَنِهِ في قَرارِ الاْمَنِ وَ الراحةِ بِما اسْتعملَ قلبَهُ و اَرْضي رَبَّهُ».[1] .

«عقل خويش را زنده و نفس خويش را ميرانده است، تا آنجا که ستبري هاي بدن تبديل به نازکي و خشونتهاي روح تبديل به نرمي شده است و برق پر نوري بر قلب او جهيده و راه را بر او روشن و او را به رهروي سوق داده است، پيوسته از اين منزل به آن منزل برده شده است تا به آخرين منزل که منزل سلامت و بارانداز اقامت است رسيده و پاهايش همراه بدن آرام او در قرارگاه امن و آسايش، ثابت ايستاده است اين همه به موجب اين است که دل و ضمير خود را به کار گرفته و پروردگار خويش را خوشنود ساخته است.»

در اين جمله ها چنانکه مي بينيم سخن از زندگي ديگري است که زندگي عقل خوانده شده است، سخن از مجاهده و ميراندن نفس اماره است، سخن از رياضت بدن و روح است، سخن از برقي است که بر اثر مجاهده در دل سالک مي جهد و دنياي او را روشن مي کند، سخن از منازل و مراحلي است که يک روح مشتاق و سالک به ترتيب طي مي کند تا به منزل مقصود که آخرين حد سير و صعود معنوي بشر است مي رسد:

«يَا اَيُّهَا اِلانْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلي رَبِّکَ کَدْحَاً فَمُلاقيهِ».[2] .

سخن از طمأنينه و آرامشي است که نصيب قلب ناآرام و پراضطراب و پرظرفيت بشر در نهايت امر مي گردد:

«اَلا بِذکرِ اللّه تَطْمَئنُّ الْقُلُوب».[3] .

در خطبه ي 228 اهتمام اين طبقه به زندگي دل چنين توصيف شده است:

«يَرَونَ اهلَ الدُّنيا يُعَظِّمونَ موتَ اَجسادِهم و هُمْ اَشَدُّ اِعْظاماً لِمَوتِ قُلوبِ اَحْيائِهِم».[4] .

«اهل دنيا مردن بدن خويش را بزرگ مي شمارند اما آنها براي مردن دل خودشان اهميت قائل هستند و آن را بزرگتر مي شمارند».

خلسه ها و جذبه هايي که روحهاي مستعد را مي ربايد و بدان سو مي کشد اين چنين بيان شده است:

«صَحِبوُا الدّنيا بِاَبْدانٍ اَرْواحُها مُعلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الاَعْلي».[5] .

با دنيا و اهل دنيا با بدنهائي مشورت کردند که روحهاي آن بدنها به بالاترين جايگاهها پيوسته بود.

«لَوْ لَا الاَجلُ الذي کُتِبَ لَهم [کَتَبَ اللّهُ عليهِم] لَم تَستَقِرَّ اَرواحُهُم في اَجْسادِهِم طَرفَةَ عينٍ شَوقاً اِلي الثّوابِ و خَوفاً مِن العِقابِ».[6] .

«اگر اجل مقدر و محتوم آنها نبود روحهاي آنها در بدنهاشان يک چشم به هم زدن باقي نمي ماند از شدت عشق و شوق به کرامتهاي الهي و خوف از عقوبتهاي او.»

«قَدْ اَخلَصَ للّهِ سُبحانه فَاسْتَخْلَصَهُ».[7] .

او خود را و عمل خود را براي خدا خالص کرده است خداوند نيز به لطف و عنايت خاص خويش، او را مخصوص خويش قرار داده است.

علوم افاضي و اشراقي که در نتيجه ي تهذيب نفس و طي طريق عبوديت بر قلب سالکان راه سرازير مي شود و يقين جازمي که نصيب آنان مي گردد اين چنين بيان شده است:

«هَجَمَ بِهِمُ الْعلمُ علي حَقيقةِ البَصيرَة وَ باشَرُوا روحَ اليقينِ وَ اسْتَلانُوا ما اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرفُونَ وَ انِسوا بِما اسْتَوْحشَ مِنهُ الجاهِلونَ».[8] .

«علمي که بر پايه ي بينش کامل است بر قلبهاي آنان هجوم آورده است روح يقين را لمس کرده اند، آنچه بر اهل تنعم سخت و دشوار است بر آنان نرم گشته است و با آن چيزي که جاهلان از آن در وحشتند انس گرفته اند».[9] .

[1] نهج البلاغه، خطبه ي 220.

[2] سوره ي انشقاق، آيه ي 6.

[3] سوره ي رعد، آيه ي 28.

[4] نهج البلاغه، خطبه ي 230.

[5] نهج البلاغه، حکمت 147.

[6] نهج البلاغه، خطبه ي 193.

[7] نهج البلاغه، خطبه ي 87.

[8] نهج البلاغه، حکمت 147.

[9] سيري در نهج البلاغه، ص 91.